

شماره کتاب: ۸۵۷۶-۸۲۷۱
 شماره شاب: ۷۷۷۱
 شماره شاب: ۸۲۷۱
 شماره شاب: ۸۲۷۱
 شماره شاب: ۸۲۷۱

جاذبه و دافع^۵ علی



www.ketab.ir

متفکر شهید استاد مرتضی مطهری



آمارات صدر

سرشناسه	مطهری، مرتضی، ۱۳۵۸-۱۲۹۸.
عنوان و نام پدیدآور	جاذبه و دافعه علی علیه السلام / مرتضی مطهری.
مشخصات نشر	تهران: صدرا، ۱۳۷۷
مشخصات ظاهری	۱۶۸ ص.
شابک	978-964-5600-09-7
وضعیت فهرست‌نویسی	فیا
موضوع	علی بن ابی‌طالب(ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - الف. عنوان.
موضوع	اسلام -- شیعه -- خواجه.
رده‌بندی کنگره	۲ ن ۶ م / ۳۵ / ۳۷ BP
رده‌بندی دیویی	۲۹۷/۹۵۱



انتشارات صدرا

جاذبه و دافعه علی علیه السلام

اثر: استاد شهید آیت‌الله مرتضی مطهری

نویت چاپ: صد و سی ام، مهر ۱۳۰۳ / مطابق ربیع الاول ۱۳۲۶

تعداد: ۳۰۰۰ نسخه

بها: ۹۹/۰۰۰ تومان

حروفچینی، لیتوگرافی، چاپ و صحافی: مؤسسه چاپ فجر (۱۰۰۱۳۹۵). تلفن: ۳۳۱۱۹۷۹۶

ناشر: انتشارات صدرا (با کسب اجازه از شورای نظارت بر نشر آثار استاد شهید)

کلیه حقوق چاپ و نشر مخصوص ناشر است.

● تهران: شعبه ۱: خیابان ناصرخسرو، مقابل دارالفنون، کوچه دکتر مسعود - تلفن: ۳۳۹۱۵۱۳۰

شعبه ۲: خیابان انقلاب، بین خیابانهای دانشگاه و ابوریحان، پلاک ۱۱۶۴ - تلفن: ۶۶۴۶۱۰۸۶

شعبه ۳: خیابان پاسداران - خیابان ناطق نوری - بوستان کتاب - تلفن: ۲۷۸۵۲۳۸۹

● قم: شعبه ۱: خیابان ارم. تلفن: ۳۷۳۳۱۵۲۲، دورنگار: ۳۷۷۴۷۳۱۴

شعبه ۲: مجتمع ناشران ۳۷۸۴۷۵۹۵

پایگاه اینترنتی و فروشگاه آنلاین: motahari.org

فهرست مطالب

۷	مقدمه چاپ پنجاه و دوم
۹	پیشگفتار
۱۵	مقدمه
۱۷	قانون جذب و دفع
۱۸	جاذبه و دافعه در جهان انسان
۲۰	اختلاف انسانها در جذب و دفع
۲۰	افرادی که نه جاذبه دارند و نه دافعه
۲۱	مردمی که جاذبه دارند اما دافعه ندارند
۲۲	اشتباه فلسفه هندی و مسیحی
۲۳	معنای حقیقی محبت
۲۵	اسلام، دین جذب و دفع
۲۵	مردمی که دافعه دارند اما جاذبه ندارند
۲۷	مردمی که هم جاذبه دارند و هم دافعه
۲۹	علی، شخصیت دونیروی
۳۳	بخش اول: نیروی جاذبه علی <small>علیه السلام</small>
۳۵	جاذبه‌های نیرومند
۴۰	تشیع، مکتب محبت و عشق
۴۳	اکسیر محبت
۴۸	حصار شکنی

www.ketab.ir

- عشق، سازنده یا خراب‌کننده؟ ۵۰
- محبت و ارادت به اولیاء ۵۶
- آیاتی در وصف مؤمنان ۵۷
- آیاتی در مهر حضرت حق به مؤمنان ۵۷
- آیاتی در دوستی دو جانبه انسان و خدا ۵۸
- نیروی محبت در اجتماع ۶۱
- بهترین وسیله تهذیب نفس ۶۴
- نظر سقراطی مشربان در تهذیب نفس ۶۷
- نظر فیلسوفان ۶۸
- نظر اهل عرفان و سیر و سلوک ۶۹
- نمونه‌هایی از تاریخ اسلام ۷۳
- حبّ علی در ایران مسیحت ۸۴
- رمز جاذبه علی ۹۰
- بخش دوم: نیروی دافعه علی علیه السلام ۹۵
- دشمن سازی علی ۹۷
- ناکثین و قاسطین و مارقین ۱۰۰
- پیدایش خوارج ۱۰۳
- اصول عقاید خوارج ۱۱۱
- عقیده خوارج در باب خلافت ۱۱۲
- عقیده خوارج درباره خلفا ۱۱۴
- انقراض خوارج ۱۱۵
- شعار یا روح؟ ۱۱۶
- مذهبی که شعارشان مرده و روحشان زنده است ۱۱۶
- مذهبی که روحشان مرده و شعارشان زنده است ۱۱۶
- روح تشیع در صدر اسلام ۱۱۷
- «حقیقت» پرستان و «شخص» پرستان ۱۲۰
- تشیع، راهی در تشخیص حقیقت و تعقیب آن ۱۲۱

۱۲۱	روح مذهب خارجی در روزگار ما
۱۲۳	دموکراسی علی
۱۲۶	قیام و طغیان خوارج
۱۲۸	ممیزات خوارج
۱۲۸	روحیه‌های مبارزه‌گر
۱۲۹	عبادت پیشگان متنسک
۱۳۱	فوق‌العادگی پیکار علی با خوارج
۱۳۳	عدم جرئت غیر علی بر این کار
۱۳۳	کج فهمی خوارج
۱۳۵	نا‌آشنایی غیر مهاجر و انصار با روح فرهنگ اسلامی
۱۳۵	توصیف علی از روحیه خوارج
۱۳۷	آلت قرارگرفتن متحابان احق و سخن علی در این باره
۱۳۹	تنگ نظری خوارج
۱۴۰	خوارج امروز
۱۴۲	محکومیت کوتاه‌بینی از نظر علی
۱۴۲	ضربه‌های روحی خوارج
۱۴۳	تفقه در دین و رمز جاودانگی اسلام
۱۴۵	جهات‌گوناگون داستان تحکیم
۱۴۵	تفاوت حکومت قرآن و حکومت افراد
۱۴۶	سازگاری داستان تحکیم با اصول تشیع
۱۴۷	تأثیر فرق اسلامی در یکدیگر
۱۴۸	جلوه‌گاه اندیشه خارجی در مکتبها
۱۵۱	سیاست «قرآن بر نیزه کردن»
۱۵۶	لزوم پیکار با نفاق
۱۵۹	علی، امام و پیشوای راستین
۱۶۱	فهرستها

چاپ اول کتاب در سال ۱۳۴۹ منتشر شده و بعد از انقلاب اسلامی نیز دو بار تجدید حروفچینی شد. نظر به برخی نقصها از نظر صفحه‌بندی و غیره لازم دیده شد که این کتاب بار دیگر از حیث علامت‌گذاری و امور مربوط به زیبایی کتاب و رفع برخی اغلاط و مطابقت با متن اولیه بازبینی و از نو حروفچینی گردد. به فضل خدا این کار با اعمال دقتهای لازم صورت گرفت، لذا این چاپ با مزایای بیشتری منتشر می‌شود، خصوصاً که طرح جلد آن نیز تغییر کرده است. امید است رضایت خاطر علاقه‌مندان به آثار آن عالم ربانی و مجاهد شهید فراهم آمده باشد. از خدای متعال توفیق بیشتر مسئلت می‌نماییم.

مرداد ۱۳۸۵

برابر با رجب ۱۴۲۷

سید محمد تقی
میرزا محمد تقی
میرزا محمد تقی
میرزا محمد تقی

www.ketab.ir



شخصیت عظیم و گسترده امیرالمؤمنین علی علیه السلام وسیعتر و متنوعتر از این است که یک فرد بتواند در همه جوانب و نواحی آن وارد شود و توسن اندیشه را به جولان آورد. برای یک فرد، حداکثری که میسر است این است که یک، یا چند ناحیه معین و محدود را برای مطالعه و بررسی انتخاب کند و به همان قناعت ورزد.

یکی از جوانب و نواحی وجود این شخصیت عظیم، ناحیه تأثیر او بر روی انسانها به شکل مثبت یا منفی است و به عبارت دیگر «جاذبه و دافعه» نیرومند اوست که هنوز هم نقش فعال خود را ایفا می نماید و در این کتاب درباره اش گفت و گو شده است.

شخصیت افراد از نظر عکس العمل سازی در روحها و جانها یکسان نیست. به هر نسبت که شخصیت حقیرتر است کمتر خاطرها را به خود مشغول می‌دارد و در دلها هیجان و موج ایجاد می‌کند، و هر چه عظیمتر و پرنیروتر است خاطره‌انگیزتر و عکس العمل سازتر است، خواه عکس العمل موافق یا مخالف.

شخصیتهای خاطره‌انگیز و عکس العمل ساز، زیاد بر سر زبانها می‌افتند، موضوع مشاجره‌ها و مجادله‌ها قرار می‌گیرند، سوژه شعر و نقاشی و هنرهای دیگر واقع می‌شوند، قهرمان داستانها و نوشته‌ها می‌گردند. اینها همه، چیزهایی است که در مورد علی علیه السلام به حد اعلیٰ وجود دارد و او در این جهت بسی رقیب و بسیار کم رقیب است. گویند محمد بن شهر آشوب مازندرانی - که کتابهای علمای امامیه در قرن هفتم است - هنگامی که کتاب معروف مناقب را تألیف می‌کرد هزار کتاب به نام «مناقب» که همه درباره علی علیه السلام نوشته شده بود در کتابخانه خویش داشت. این یک نمونه می‌رساند که شخصیت والای مولی در طول تاریخ چقدر خاطرها را مشغول می‌داشته است.

امتیاز اساسی علی علیه السلام و سایر مردانی که از پرتو حق روشن بوده‌اند این است که علاوه بر مشغول داشتن خاطرها و سرگرم کردن اندیشه‌ها، به دلها و روحها نور و حرارت و عشق و نشاط و ایمان و استحکام می‌بخشند.

فیلسوفانی مانند سقراط و افلاطون و ارسطو و بوعلی و دکارت نیز قهرمان تسخیر اندیشه‌ها و سرگرم کردن خاطرها هستند. رهبران انقلابهای اجتماعی مخصوصاً در دو قرن

اخیر، علاوه بر این، نوعی تعصب در پیروان خود به وجود آوردند. مشایخ عرفان پیروان خویش را احیاناً آنچنان وارد مرحله «تسلیم» می‌کنند که اگر پیر مغان اشارت کند سجاده به می‌رنگین می‌نمایند. اما در هیچ کدام از آنها گرمی و حرارت توأم با نرمی و لطافت و صفا و رقتی که در پیروان علی، تاریخ نشان می‌دهد نمی‌بینیم. اگر صوفیه از دراویش لشکری جرّار و مجاهدانی کارآمد ساختند، با نام علی کردند نه با نام خودشان.

حسن و زیبایی معنوی که محبت و خلوص ایجاد می‌کند از یک مقوله است، و سیادت و منفعت و مصلحت زندگی که کالای دنیوی را اجتماعی، و یا عقل و فلسفه که کالای فیلسوف است، و یا آفتاب و اقتدار که کالای عارف است، از مقوله‌های دیگر.

معروف است که یکی از شاگردان بوعلی سینا به استاد می‌گفت اگر تو با این فهم و هوش خارق‌العاده مدعی نبوت شوی، مردم به تو می‌گروند، و بوعلی سکوت می‌کرد. تا در سفری در فصل زمستان که باهم بودند، سحرگاه بوعلی از خواب بیدار شد و شاگرد را بیدار کرد و گفت: تشنه‌ام، قدری آب بیاور. شاگرد تعلل کرد و شروع کرد به عذر تراشیدن. هرچه بوعلی اصرار کرد، شاگرد حاضر نشد در آن زمستان سرد بستر گرم را ترک کند. در همین وقت فریاد مؤذن از بالای مأذنه بلند شد که «اللَّهُ أَكْبَرُ، أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ». بوعلی فرصت را مناسب دید که جواب شاگرد را بدهد. گفت: تو که مدعی بودی اگر من ادعای پیغمبری کنم مردم ایمان خواهند آورد، اکنون ببین فرمان

حضوری من به تو که سالها شاگرد من بوده‌ای و از درس من بهره برده‌ای آنقدر نفوذ ندارد که لحظه‌ای بستر گرم را ترک کنی و آبی به من بدهی، اما این مرد مؤذن پس از چهارصد سال فرمان پیغمبر را اطاعت کرده، از بستر گرم خارج شده و رفته بر روی این بلندی و به وحدانیت خدا و رسالت او گواهی می‌دهد. ببین تفاوت ره از کجاست تا به کجا!

آری فیلسوفان شاگرد می‌سازند نه پیرو، رهبران اجتماعی پیروان متعصب می‌سازند نه انسانهای مهذب، اقطاب و مشایخ عرفان ارباب تسلیم می‌سازند نه مؤمن می‌سازند.

هم خاصیت فیلسوف است و هم خاصیت رهبر انقلابی و هم خاصیت پیروان و هم خاصیتی از نوع خاصیت پیامبران. هم مکتب عقل و اندیشه است و هم مکتب ثوره و انقلاب و هم مکتب تسلیم و انضباط و هم مکتب حسن و زیبایی و جذبه و حرکت.

علی علیه السلام پیش از آنکه امام عادل برای دیگران باشد و درباره دیگران به عدل رفتار کند، خود شخصاً موجودی متعادل و متوازن بود. کمالات انسانیت را با هم جمع کرده بود. هم اندیشه‌ای عمیق و دوررس داشت و هم عواطفی رقیق و سرشار. کمال جسم و کمال روح را توأم داشت. شب، هنگام عبادت از ماسوی می‌پرید و روز در متن اجتماع فعالیت می‌کرد. روزها چشم انسانها مواسات و از خودگذشتگی‌های او را می‌دید و گوشه‌هایشان پند و اندرزها و گفتارهای حکیمانه‌اش را می‌شنید، و شب چشم ستارگان اشکهای عابدانه‌اش را می‌دید و گوش آسمان مناجاتهای عاشقانه‌اش

رامی شنید. هم مفتی بود و هم حکیم، هم عارف بود و هم رهبر اجتماعی، هم زاهد بود و هم سرباز، هم قاضی بود و هم کارگر، هم خطیب بود و هم نویسنده. بالأخره به تمام معنی یک انسان کامل بود با همهٔ زیباییهایش.

□

کتاب حاضر مجموعه‌ای است از چهار سخنرانی که در روزهای ۱۸ تا ۲۱ ماه مبارک رمضان سال ۱۳۸۸ در حسینیهٔ ارشاد ایراد شده است. این کتاب مشتمل است بر یک مقدمه و دو بخش. در مقدمه کلیاتی دربارهٔ جذب و دفع به طور عموم و جاذبه و دافعهٔ انسانها به طور خصوص بحث شده است. در بخش اول، جاذبهٔ علی علیه السلام - که همواره دل‌هایی را به سوی خود کشیده و می‌کشاند - فلسفهٔ آن و فایده و اثر آن، موضوع بحث قرار گرفته است. در بخش دوم، دافعهٔ نیرومند آن حضرت که چگونه عناصری را به سوی خود می‌کشد و دور می‌انداخت، توضیح و تشریح شده است؛ ثابت شده که علی علیه السلام دو نیرویی بوده است و هر کس که بخواهد در مکتب او پرورش یابد باید دو نیرویی باشد.

نظر به این که دو نیرویی بودن به تنهایی کافی نیست که معرّف مکتب علی باشد، در این کتاب کوشش شده تا حد امکان نشان داده شود که جاذبهٔ علی افرادی از چه طراز را جذب می‌کرد و دافعهٔ او چه سنخ افرادی را طرد می‌نمود. ای بسا برخی از ما که مدعی پیروی مکتب او هستیم آنان را که علی جذب می‌کرد دفع کنیم و آنان را که او دفع می‌کرد جذب کنیم. در قسمت دافعهٔ علی به بحث دربارهٔ خوارج اکتفا شده است و حال آنکه طبقات دیگری نیز هستند که مشمول دافعهٔ

علی می‌باشند. شاید در وقت دیگر و لااقل چاپ دیگر این کتاب، این نقص مانند سایر نواقص کتاب جبران شود. زحمات اصلاح و تکمیل سخنرانیه‌ها را فاضل بلندقدر جناب آقای فتح‌الله امیدی متحمل شده‌اند. نیمی از کتاب به قلم معظم‌له است که پس از استخراج از نوارهای ضبط صوت، از نو به قلم خود نوشته و احیاناً اصلاح و یا تکمیل کرده‌اند. نیم دیگر آن تقریر لفظی خود اینجانب است و یا احیاناً بعد از اصلاح معظم‌له به قلم خود چیزهایی اضافه کرده‌ام. امیدوارم مجموعاً اثر مفید و آموزنده‌ای باشد. از خداوند متعال مسئلت داریم که ما را از متابعان واقعی علی علیه السلام قرار دهد.

تهران، یازدهم اسفند ۱۳۴۹ شمسی

مطابق چهارم محرم الحرام ۱۳۹۱ قمری

مرتضی مطهری

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ
يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيُطِيعُونَ اللَّهَ وَ
رَسُولَهُ أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ

توبه / ۷۱

الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمُنْكَرِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ
الْمَعْرُوفِ

توبه / ۶۷

www.ketab.ir

مقدمه

قانون جذب و دفع

جاذبه و دافعه در جهان انسان

اختلاف انسانها در جذب و دفع

علی، شخصیت دنیوی

نمی‌گفتند و فقط دربارهٔ زمین که چرا در وسط افلاک وقوف کرده است سخنی داشتند. معتقد بودند که زمین در وسط آسمان معلق است و جاذبه از هر طرف آن را می‌کشد و چون این کشش از همهٔ جوانب است قهراً در وسط ایستاده و به هیچ طرف متمایل نمی‌گردد. بعضی معتقد بودند که آسمان زمین را جذب نمی‌کند بلکه آن را دفع می‌کند و چون نیروی وارد بر زمین از همهٔ جوانب متساوی است در نتیجه زمین در نقطهٔ خاصی قرار گرفته و تغییر مکان نمی‌دهد.

در نباتات و حیوانات نیز همه قائل به قوهٔ جاذبه و دافعۀ بوده‌اند، به این معنی که آنها را دارای سه قوهٔ اصلی: غذایی، نامیه و مولده می‌دانستند و برای قوهٔ غذایی چند قوهٔ فرعی قائل بودند: جاذبه، دافعۀ، هاضمه و ماسکه. و می‌گفتند در معده نیروی جذبی است که غذا را به سوی خود می‌کشد و احياناً هم آنکه غذا را مناسب نیابد دفع می‌کند^۱ و همچنین می‌گفتند در کبد نیروی جذبی است که آب را به سوی خود جذب می‌کند. معده نان را می‌کشد تا مستقر می‌گردد. مر آب را تَفَّ جگر

جاذبه و دافعۀ در جهان انسان

در اینجا غرض از جذب و دفع، جذب و دفع‌های جنسی نیست (اگرچه آن نیز خود نوع خاصی از جذب و دفع است اما با بحث ما ارتباط ندارد و خود موضوعی مستقل است) بلکه مراد، آن جذب و دفع‌هایی است که در میان افراد انسان در صحنهٔ حیات اجتماعی وجود دارد. در جامعهٔ انسانی نیز برخی همکاریهاست که بر اساس اشتراک منافع است. البته اینها نیز از بحث ما خارج است.

قسمت عمده‌ای از دوستیها و رفاقتها، و یا دشمنیها و کینه‌توزیها،

۱. اما امروز ساختمان بدن را ماشینی می‌دانند و عمل دفع را نظیر تلمبه تلقی می‌کنند.

همه مظاهری از جذب و دفع انسانی است. این جذب و دفع ها بر اساس سنخیت و مشابهت و یا ضدیت و منافرت پی ریزی شده است^۱ و در حقیقت علت اساسی جذب و دفع را باید در سنخیت و تضاد جستجو کرد، همچنان که از نظر بحثهای فلسفی مسلم است که: **السنخیه علة الاضمام**.

گاهی دو نفر انسان یکدیگر را جذب می کنند و دلشان می خواهد با یکدیگر دوست و رفیق باشند. این رمزی دارد و رمزش جز سنخیت نیست. این دو نفر تا در بینشان مشابهتی نباشد همدیگر را جذب نمی کنند و متمایل به دوستی با یکدیگر نخواهند شد، و به طور کلی نزدیکی هر دو موجود بر یک نحو مشابهت و سنخیتی است در بین آنها.

در مثنوی **القدر** داستان شیرینی را آورده است:
 حکیمی زاغی را با لک لکی طرح دوستی ریخته، با هم می نشینند و با هم پرواز می کنند. زاغ از دو نوع. زاغ نه قیافه اش و نه رنگش با لک لک شباهتی دارد. تعجب از زاغ با لک لک چرا؟! نزدیک آنها رفت و دقت کرد دید هر دو تا نلکنند.
 آن حکیمی گفت دیدم هم تکی

در بیابان زاغ را با لک لکی
 در عجب ماندم، بجستم حالشان
 تا چه قدر مشترک یابم نشان
 چون شدم نزدیک و من حیران و دنگ

خود بدیدم هر دوان بودند لنگ
 این یک پایی بودن، دو نوع حیوان بیگانه را با هم انس داد. انسانها

۱. بر خلاف آنچه در جریان الکتریسیته گفته می شود که دو قطب همنام یکدیگر را دفع می کنند و دو قطب نا همنام یکدیگر را جذب می کنند.

نیز هیچ گاه بدون جهت با یکدیگر رفیق و دوست نمی‌شوند، کما اینکه هیچ وقت بدون جهت با یکدیگر دشمن نمی‌شوند.

به عقیده بعضی ریشه اصلی این جذب و دفع ها نیاز و رفع نیاز است. انسان موجودی نیازمند است و ذاتاً محتاج آفریده شده؛ با فعالیتهای پیگیر خویش می‌کوشد تا خلأهای خود را پر کند و حوایجش را برآورد، و این نیز امکان‌پذیر نیست جز اینکه به دسته‌ای بپیوندد و از جمعیتی رشته پیوند را بگسلد تا بدین وسیله از دسته‌ای بهره‌گیرد و از زیان دسته دیگر خود را برهاند، و ما هیچ گرایش و یا انزجاری را در وی نمی‌بینیم مگر اینکه از شعور استخدامی او نضج گرفته است. و روی این حساب مصالح حیاتی و ساختمان فطری، انسان را جاذب و دافع پرورده است تا آنچه در آن خیری احساس می‌کند بجوشد و آنچه را با اهداف خویش متاهل می‌کند از خود دور کند و در مقابل آنچه غیر از اینهاست که نه منشأ بهره‌ای هستند نه زیانبارند بی‌احساس باشد؛ و در حقیقت جذب و دفع دو رکن اساسی رفتار بشرند و به همان مقداری که از آنها کاسته شود، در نظام زندگی اش خلل جایگزین می‌گردد. و بالأخره آن که قدرت پر کردن خلأها را دارد دیگران را به خود جذب می‌کند و آن که نه تنها خلئی را پر نمی‌کند بلکه بر خلأها می‌افزاید، انسانها را از خود طرد می‌کند و بی‌تفاوتها هم همچو سنگی در کناری.

اختلاف انسانها در جذب و دفع

افراد از لحاظ جاذبه و دافعه نسبت به افراد دیگر انسان یکسان نیستند بلکه به طبقات مختلفی تقسیم می‌شوند:

۱. افرادی که نه جاذبه دارند و نه دافعه؛ نه کسی آنها را دوست و نه کسی دشمن دارد، نه عشق و علاقه و ارادت [کسی] را برمی‌انگیزند و نه عداوت و حسادت و کینه و نفرت کسی را، بی تفاوت در بین مردم راه

می‌روند، مثل این است که یک سنگ در میان مردم راه برود. این، یک موجود ساقط و بی‌اثر است. آدمی که هیچ‌گونه نقطهٔ مثبتی در او وجود ندارد (مقصود از مثبت تنها جهت فضیلت نیست، بلکه شقاوتها نیز در اینجا مقصود است) نه از نظر فضیلت و نه از نظر ردیلت، حیوانی است، غذایی می‌خورد و خوابی می‌رود و در میان مردم می‌گردد همچون گوسفندی که نه دوست کسی است و نه دشمن کسی، و اگر هم به او رسیدگی کنند و آب و علفش دهند برای این است که در موقع از گوشتش استفاده کنند. او نه موج موافق ایجاد می‌کند و نه موج مخالف. اینها یک دسته هستند: موجودات بی‌ارزش و انسانهای پوچ و تهی، زیرا انسان نیاز دارد که دوست بدارد و او را دوست بدارند و هم می‌توانیم بگوییم نیاز دارد که دشمن بدارد و او را دشمن بدارند.

۲. مردمی که جایزه دارند اما دافعه ندارند؛ با همه می‌جوشند و گرم می‌گیرند و همهٔ مردم از همهٔ طبقات بهره‌مند می‌کنند؛ در زندگی همه کس آنها را دوست دارد و کسی منکر آنها نیست، وقتی هم که بمیرند مسلمان با زمزمشان می‌شوید و هندو بدن آنها را می‌سوزاند.

چنان با نیک و بد خو کن که بعد از مردنت عرفی مسلمانان به زمزم شوید و هندو بسوزانند بنا به دستور این شاعر، در جامعه‌ای که نیمی از آن مسلمان است و به جنازهٔ مردم احترام می‌کند و آن را غسل می‌دهد و گاهی برای احترام بیشتر با آب مقدس زمزم غسل می‌دهد، و نیمی هندو که مرده را می‌سوزانند و خاکسترش را بر باد می‌دهند، در چنین جامعه‌ای آنچنان زندگی کن که مسلمان تو را از خود بداند و بخواهد تو را پس از مرگ با آب زمزم بشوید و هندو نیز تو را از خویش بداند و بخواهد پس از مرگ تو را بسوزاند.

غالباً خیال می‌کنند که حسن خلق و لطف معاشرت و به اصطلاح

امروز «اجتماعی بودن» همین است که انسان همه را با خود دوست کند. اما این برای انسان هدفدار و مسلکی - که فکر و ایده‌ای را در اجتماع تعقیب می‌کند و دربارهٔ منفعت خودش نمی‌اندیشد - میسر نیست (چنین انسانی خواه‌ناخواه یکر و قاطع و صریح است مگر آنکه منافق و دورو باشد) زیرا همهٔ مردم یک جور فکر نمی‌کنند و یک جور احساس ندارند و پسندهای همه یکنواخت نیست. در بین مردم دادگر هست، ستمگر هم هست، خوب هست، بد هم هست. اجتماع منصف دارد، متعددی دارد، عادل دارد، فاسق دارد و آنها همه نمی‌توانند یک نفر آدم را که هدفی را به طور جدی تعقیب می‌کند و خواه‌ناخواه با منافع بعضی از آنها تصادم پیدا می‌کند دوست داشته باشند. تنها کسی موفق می‌شود دوستی طبقات مختلف و صاحبان ایده‌های مختلف را جلب کند که متظاهر و دروغگو باشد و با هر کسی مطابق میلش بگوید و بنمایاند. اما اگر انسان یکر و باشد و مسلکی، قهراً یک عدول با او دوست می‌شوند و یک عده‌ای نیز دشمن؛ عده‌ای که با او در یک راهند به سوی او کشیده می‌شوند و گروهی که در راهی مخالف آن راه می‌روند او را طرد می‌کنند و با او می‌ستیزند.

بعضی از مسیحیان که خود را و کیش خود را مبشر محبت معرفی می‌کنند، ادعای آنها این است که انسان کامل فقط محبت دارد و بس، پس فقط جاذبه دارد و بس، و شاید برخی هندوها نیز اینچنین ادعایی را داشته باشند.

در فلسفهٔ هندی و مسیحی از جمله مطالبی که بسیار به چشم می‌خورد محبت است. آنها می‌گویند باید به همه چیز علاقه ورزید و ابراز محبت کرد و وقتی که ما همه را دوست داشتیم چه مانعی دارد که همه نیز ما را دوست بدارند، بعدها هم ما را دوست بدارند چون از ما محبت دیده‌اند.

اما این آقایان باید بدانند تنها اهل محبت بودن کافی نیست، اهل مسلک هم باید بود و به قول گاندی در این است مذهب من «محبت باید با حقیقت توأم باشد» و اگر با حقیقت توأم بود باید مسلکی بود، و مسلکی بودن خواهناخواه دشمن ساز است و در حقیقت دافعه‌ای است که عده‌ای را به مبارزه برمی‌انگیزد و عده‌ای را طرد می‌کند.

اسلام نیز قانون محبت است. قرآن، پیغمبر اکرم را «رحمة للعالمین» معرفی می‌کند:

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ^۱

نفرستادیم تو را مگر که مهر و رحمتی باشی برای جهانیان.

یعنی نسبت به خطرناکترین دشمنان نیز رحمت باشی و به آنان محبت کنی.^۲

اما محبتی که قرآن دستور می‌دهد آنست که با هر کسی مطابق میل و خوشایند او عمل کنیم، با او طوری رفتار کنیم و او خوشش بیاید و لزوماً به سوی ما کشیده شود. محبت این نیست که هر کسی را در

۱. انبیاء / ۱۰۷.

۲. بلکه او نسبت به همه چیز مهر می‌ورزید حتی حیوانات و جمادات، و لذا در سیره او می‌بینیم که تمام آلات و ابزار زندگی‌اش اسمی خاص داشت، اسبها و شمشیرها و عمده‌هایش همه اسمی خاص داشتند و این نیست جز این که موجودات، همگان مورد ابراز محبت و عشق او بودند و گویی برای همه چیز شخصیتی قائل بود. تاریخ، این روش را در مورد انسانی غیر او سراغ ندارد و در حقیقت این روش حکایت می‌کند که او سمبل عشق و محبت انسانی بوده است. وقتی از کنار کوه احد می‌گذشت، با چشمان پرفروغ و نگاه از محبت لبریزش احد را مورد عنایت خویش قرار داد و گفت: «جَبَلٌ يُحِبُّنَا وَنُحِبُّهُ» کوهی است که ما را دوست دارد و ما نیز آن را دوست داریم. انسانی که کوه و سنگ نیز از مهر او بهره‌مند است.

تمایلاتش آزاد بگذاریم و یا تمایلات او را امضا کنیم. این محبت نیست بلکه نفاق و دورویی است. محبت آن است که با حقیقت توأم باشد. محبت خیر رساندن است و احياناً خیر رساندن‌ها به شکلی است که علاقه و محبت طرف را جلب نمی‌کند. چه بسا افرادی که انسان از این رهگذر به آنها علاقه می‌ورزد و آنها چون این محبتها را با تمایلات خویش مخالف می‌بینند به جای قدردانی دشمنی می‌کنند. بعلاوه محبت منطقی و عاقلانه آن است که خیر و مصلحت جامعه بشریت در آن باشد نه خیر یک فرد و یا یک دسته بالخصوص. بسا خیر رساندن‌ها و محبت کردن‌ها به افراد که عین شر رساندن و دشمنی کردن با اجتماع است.

در تاریخ مصلحین بزرگ، بسیار می‌بینیم که برای اصلاح شئون اجتماعی مژده بزرگ شدند و رنجها را به خود هموار می‌ساختند اما در عوض جز کینه و آزار مردم جوابی نمی‌دیدند. پس اینچنین نیست که در همه جا محبت، جاذبه باشد بلکه گاهی محبت به صورت دافعه‌ای بزرگ جلوه می‌کند که جمعیت‌هایی را علی‌الیهان متشکل می‌سازد.

عبدالرحمن بن ملجم مرادی از سخت‌ترین دشمنان علی علیه السلام بود. علی خوب می‌دانست که این مرد برای او دشمنی بسیار خطرناک است. دیگران هم گاهی می‌گفتند که آدم خطرناکی است، کلکش را بکن. اما علی می‌گفت: قصاص قبل از جنایت بکنم؟! اگر او قاتل من است، من قاتل خودم را نمی‌توانم بکشم. او قاتل من است نه من قاتل او. و درباره او بود که علی گفت: «أُرِيدُ حَيَاتَهُ وَ يُرِيدُ قَتْلِي»^۱ من می‌خواهم او زنده بماند و سعادت او را دوست دارم اما او می‌خواهد مرا بکشد. من به او محبت و علاقه دارم اما او با من دشمن است و کینه می‌ورزد.

و ثالثاً محبت، تنها داروی علاج بشریت نیست. در مذاقها و

مزاجهایی خشونت نیز ضرورت دارد و مبارزه و دفع و طرد لازم است. اسلام، هم دین جذب و محبت است و هم دین دفع و نقتل^۱.
 ۳. مردمی که دافعه دارند اما جاذبه ندارند، دشمن سازند اما

۱. ممکن است بگوییم نقتتها نیز مظاهری از عواطف و محبتهاست. در دعا می خوانیم «یا مَنْ سَبَقَتْ رَحْمَتُهُ غَضَبَهُ» ای کسی که رحمت و مهرت بر خشمت پیشی گرفت و چون خواستی رحمت کنی غضب کردی و خشم گرفتی، والا اگر آن رحمت و مهر نبود غضب نیز نمی بود.
 مانند پدری که بر فرزندش خشم می گیرد چون او را دوست دارد و به آینده او علاقه مند است؛ اگر خلافتی را انجام دهد ناراحت می شود و گاهی کتکش می زند و حال اینکه چه بسا رفتاری ناهنجارتر را از فرزندان و بچه های دیگران ببیند و این هیچ گونه احساسی را در مقابل ندارد. در مورد فرزندش خشمگین شد زیرا که علاقه داشت ولی در مورد دیگران به خشم نیامد چون علاقه نبود.
 و از طرفی علاقه ها گاهی کاذب و احساسی است که عقل بر آن حکومت ندارد، کما اینکه در قرآن می فرماید:

وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ. (نور / ۲۷)
 در اجرای قانون الهی رفت و مهرتان به مجرم گل نکند (زیرا اسلام همان گونه که نسبت به افراد علاقه می ورزد به اجتماع نیز علاقه مند است).

بزرگترین گناه گناهی است که در نظر انسان کوچک آید و بی اهمیت تلقی گردد. امیرالمؤمنین می فرماید:

أَشَدُّ الذُّنُوبِ مَا اسْتَهَانَ بِهِ صَاحِبُهُ. (نهج البلاغه حکمت ۳۴۰)
 سخت ترین گناهان گناهی است که گناهکار آن را آسان و ناچیز پندارد.

شیوع گناه تنها چیزی است که عظمت گناه را از دیده ها می برد و آن را در نظر فرد ناچیز جلوه می دهد. و لذا اسلام می گوید هنگامی که گناهی انجام

دوست ساز نیستند. اینها نیز افراد ناقصی هستند و این [دشمن سازی صرف] دلیل بر این است که فاقد خصایل مثبت انسانی می باشند زیرا اگر از خصایل انسانی بهره مند بودند گروهی ولو عده قلیلی طرفدار و علاقه مند داشتند، چون در میان مردم همواره آدم خوب وجود دارد هر چند عددشان کم باشد. اگر همه مردم باطل و ستم پیشه بودند این دشمنیها دلیل حقیقت و عدالت بود اما هیچ وقت همه مردم بد نیستند، همچنان که در هیچ زمانی همه مردم خوب نیستند. قهراً کسی که همه دشمن او هستند، خرابی از ناحیه خود اوست و الا چگونه ممکن است در روح انسان خوبیها وجود داشته باشد و هیچ دوستی نداشته باشد. این گونه اخصاص در وجودشان جهات مثبت وجود ندارد حتی در جهات شقاوت. و جهات آنها بر تاسر تلخ است و برای همه هم تلخ است. چیزی که لا اقل برای بعضی ها تلخ باشد [در اینها] وجود ندارد.

علی علیه السلام می فرماید:

أَعَجَزُ النَّاسِ مَنْ عَجَزَ عَنِ الْإِخْوَانِ وَ أَعَجَزُ مِنْهُ مَنْ ضَيَّعَ
مَنْ ظَفَرَ بِهِ مِنْهُمْ.

→ گرفت و این گناه در خفای کامل نبود و افرادی بر آن آگاهی یافتند، باید گناهکار مورد سیاست قرار گیرد: یا حد بخورد و یا تعزیر شود. در فقه اسلامی به طور کلی گفته اند ترک هر واجب و انجام هر حرامی اگر حد برای آن تعیین نشده تعزیر دارد. «تعزیر» کیفر کمتر از مقدار «حد» است که بر طبق نظریه حاکم تعیین می گردد.

در اثر گناه یک فرد و اشاعه آن، اجتماع یک قدم به گناه نزدیک شد و این از بزرگترین خطرات است برای آن. پس باید گناهکار را به مقتضای اهمیت گناهِش کیفر داد تا باز اجتماع به راه برگردد و عظمت گناه از دیده ها بیرون نرود.

بنابراین خود کیفر و نقت، مهری است که نسبت به اجتماع مبذول می گردد.

۱. نهج البلاغه فیض الاسلام، حکمت ۱۱.

ناتوان ترین مردم کسی است که از دوست یافتن ناتوان باشد و از آن
ناتوان تر آن که دوستان را از دست بدهد و تنها بماند.

۴. مردمی که هم جاذبه دارند و هم دافعه. انسانهای با مسلک که در
راه عقیده و مسلک خود فعالیت می کنند، گروههایی را به سوی خود
می کشند، در دلهایی به عنوان محبوب و مراد جای می گیرند و گروههایی
را هم از خود دفع می کنند و می رانند؛ هم دوست سازند و هم دشمن ساز؛
هم موافق پرور و هم مخالف پرور.

اینها نیز چندگونه اند، زیرا گاهی جاذبه و دافعه هر دو قوی است و
گاهی هر دو ضعیف و گاهی با تفاوت. افراد باشخصیت آنهایی هستند که
جاذبه و دافعه هر دو قوی باشد، و این بستگی دارد به این که
پایگاههای مثبت و پایگاههای منفی در روح آنها چه اندازه نیرومند
باشد. البته قوت نیز مراتب دارد و گاهی به جایی که دوستان مجذوب،
جان را فدا می کنند و در راه او از خود می گذارند و دشمنان هم آنقدر
سرسخت می شوند که جان خود را در این راه از دست می دهند؛ و تا آنجا
قوت می گیرند که حتی بعد از مرگ، قرنهای جذب و دفعشان در روحها
کارگر واقع می شود و سطح وسیعی را اشغال می کند. و این جذب و دفع
های سه بعدی از مختصات اولیاست، همچنان که دعوتهای سه بعدی
مخصوص سلسله پیامبران است!

از طرفی باید دید چه عناصری را جذب و چه عناصری را دفع
می کنند. مثلاً گاهی عنصر دانا را جذب و عنصر نادان را دفع [می کنند] و
گاهی برعکس است. گاهی عناصر شریف و نجیب را جذب و عناصر
پلید و خبیث را دفع [می کنند] و گاهی برعکس است. لهذا دوستان و

دشمنان، مجذوبین و مطرودین هر کسی دلیل قاطعی بر ماهیت اوست. صرف جاذبه و دافعه داشتن و حتی قوی بودن جاذبه و دافعه برای این‌که شخصیت شخص قابل ستایش باشد کافی نیست، بلکه دلیل اصل شخصیت است، و شخصیت هیچ‌کس دلیل خوبی او نیست. تمام رهبران و لیدرهای جهان (حتی جنایتکاران حرفه‌ای از قبیل چنگیز و حجاج و معاویه) افرادی بوده‌اند که هم جاذبه داشته‌اند و هم دافعه. تا در روح کسی نقاط مثبت نباشد هیچ‌گاه نمی‌تواند هزاران نفر سپاهی را مطیع خویش سازد و مقهور اراده خود گرداند. تا کسی قدرت رهبری نداشته باشد نمی‌تواند مردمی را اینچنین به دور خویش گرد آورد.

نابیناها یکی از این افراد است. چقدر سرها بریده و چقدر چشمها از حدقه‌ها بیرون آمده است! اما شخصیتش فوق‌العاده نیرومند است. از ایران شکست خورد و در اواخر عهد صفوی لشکری گران به وجود آورد و همچون مغناطیس براده‌های آهن را جذب می‌کند، مردان جنگی را به گرد خویش جمع کرد و نه تنها ایران را از بیگانگان نجات بخشید بلکه تا اقصی نقاط هندوستان برآورد و سرزمینهای جدیدی را در سلطه حکومت ایرانی درآورد.

بنابراین هر شخصیتی هم سنخ خود را جذب می‌کند و غیر هم‌سنخ را از خود دور می‌سازد. شخصیت عدالت و شرف، عناصر خیرخواه و عدالتجو را به سوی خویش جذب می‌کند و هواپرست‌ها و پول‌پرست‌ها و منافق‌ها را از خویش طرد می‌کند. شخصیت جنایت، جانیان را به دور خویش جمع می‌کند و نیکان را از خود دفع می‌کند.

و همچنان که اشاره کردیم تفاوت دیگر در مقدار نیروی جذب است. همچنان که درباره [قانون] جاذبه نیوتن می‌گویند به تناسب جرم جسم و کمتر بودن فاصله، میزان کشش و جذب بیشتر می‌شود، در انسانها قدرت جاذبه و فشار وارد از ناحیه شخص صاحب جاذبه

متفاوت است.

علی، شخصیت دونیروی

علی از مردانی است که هم جاذبه دارد و هم دافعه، و جاذبه و دافعه او سخت نیرومند است. شاید در تمام قرون و اعصار جاذبه و دافعه‌ای به نیرومندی جاذبه و دافعه علی پیدا نکنیم. دوستانی دارد عجیب، تاریخی، فداکار، باگذشت؛ از عشق او همچون شعله‌هایی از خرمنی آتش، سوزان و پرفروغ‌اند؛ جان دادن در راه او را آرمان و افتخار می‌شمارند و در دوستی او همه چیز را فراموش کرده‌اند. از مرگ علی سالیان بلکه قرون گذشت اما این جاذبه همچنان پرتو می‌افکند و چشمها را به سوی خود می‌خیره می‌سازد.

در دوران زندگی اش علم، نجیب، خداپرستانی فداکار و بی‌طمع، مردمی باگذشت و مهربان، عادل و خدمتگزار خلق گرد محور وجودش چرخیدند که هر کدام تاریخچه‌ای امروزی دارند، و پس از مرگش در دوران خلافت معاویه و امویان جمعیت‌های زیادی به جرم دوستی او در سخت‌ترین شکنجه‌ها قرار گرفتند اما قدمی را در دوستی و عشق علی کوتاه نیامدند و تا پای جان ایستادند.

سایر شخصیت‌های جهان با مرگشان همه چیزها می‌میرد و با جسمشان در زیر خاکها پنهان می‌گردد اما مردان حقیقت خود می‌میرند ولی مکتب و عشقها که برمی‌انگیزند با گذشت قرون تابنده تر می‌گردد. ما در تاریخ می‌خوانیم که سالها بلکه قرن‌ها پس از مرگ علی افرادی با جان از ناوک دشمنانش استقبال می‌کنند. از جمله مجذوبین و شیفتگان علی، میثم تمار را می‌بینیم که بیست سال پس از شهادت مولی بر سر چوبه دار از علی و فضایل و سجایای انسانی او سخن می‌گوید. در آن ایامی که سرتاسر مملکت اسلامی در خفقان فرو رفته، تمام آزادیها

کشته شده و نفسها در سینه زندانی شده است و سکوتی مرگبار همچون غبار مرگ بر چهره‌ها نشسته است، او از بالای دار فریاد برمی‌آورد که بیاید از علی برایتان بگویم. مردم از اطراف برای شنیدن سخنان میثم هجوم آوردند. حکومت قداره‌بند اموی که منافع خود را در خطر می‌بیند، دستور می‌دهد که بر دهانش لجام زنند و پس از چند روزی هم به حیاتش خاتمه دادند. تاریخ از این قبیل شیفتگان برای علی بسیار سراغ دارد.

این جاذبه‌ها اختصاصی به عصری دون عصری ندارد. در تمام اعصار جلوه‌هایی از آن جاذبه‌های نیرومند می‌بینیم که سخت کارگر افتاده است. www.ketab.ir

مردی است به نام ابن سکیت؛ از علما و بزرگان ادب عربی است و هنوز هم در ردیف صاحب نظران زبان عرب مانند سیبویه و دیگران نامش برده می‌شود. این مرد دو دهه در خلافت متوکل عباسی می‌زیسته (در حدود دویست سال بعد از شهادت علی در دستگاه متوکل متهم بود که شیعه است اما چون بسیار فاضل و برجسته بود متوکل او را به عنوان معلم فرزندان انتخاب کرد. یک روز که بچه‌های متوکل به حضورش آمدند و ابن سکیت هم حاضر بود و ظاهراً در آن روز امتحانی هم از آنها به عمل آمده بود و خوب از عهده برآمده بودند، متوکل ضمن اظهار رضایت از ابن سکیت، شاید به سائقه سابقه ذهنی که از او داشت - که شنیده بود تمایل به تشیع دارد - از ابن سکیت پرسید: این دو تا (دو فرزندش) پیش تو محبوب‌ترند یا حسن و حسین فرزندان علی؟ ابن سکیت از این جمله و از این مقایسه سخت برآشفته. خونس به جوش آمد. با خود گفت کار این مرد مغرور به جایی رسیده است که فرزندان خود را با حسن و حسین مقایسه می‌کند! این تقصیر من است که تعلیم آنها را بر عهده گرفته‌ام. در جواب متوکل گفت: به خدا قسم قبر

غلام علی به مراتب از این دو تا و از پدرشان نزد من محبوبتر است. متوکل فی المجلس دستور داد زبان ابن سگیت را از پشت گردنش درآوردند.

تاریخ، افراد سر از پا نشناخته زیادی را می شناسد که بی اختیار جان خود را در راه مهر علی فدا کرده اند. این جاذبه را در کجا می توان یافت؟ گمان نمی رود در جهان نظیری داشته باشد.

علی به همین شدت دشمنان سرسخت دارد، دشمنانی که از نام او به خود می بیچیدند. علی از صورت یک فرد بیرون است و به صورت یک مکتب موجود است و به همین جهت گروهی را به سوی خود می کشد و گروهی را از خود طرد می نماید. آری، علی شخصیت دنیوی است.

www.ketab.ir

جاذبه های نیرومند

آثار محبت

حصار شکنی

محبت اولیاء

نیروی محبت در اجتماع

محبت اولیاء، بهترین وسیله تهذیب اخلاق

نمونه هایی از تاریخ اسلام

نقش نیروی محبت در پیشرفت اسلام

حب علی در قرآن و سنت

رمز دوستی علی